

روند دولت سازی در افغانستان^۱

۱۲-۳-۱۳۹۳

قرار است این جانب پیرامون "اعتماد سازی" و پروسه "دولت- ملت سازی" سخن بگویم، و این بحث را به گونه فشرده در محور های متنوع "اعتماد" که از "ابعاد مهم سرمایه اجتماعی" به شمار می رود و تأثیر گذاری آن بر روند "دولت- ملت سازی" ارائه نمایم.

اعضای هر جامعه برای همکاری ناگزیر از "اعتماد" یعنی "اطمینان خاطر نسبت به رفتار دیگری که سبب ایجاد روابط دوستانه و همیاری گردد" می باشد، تجسم مفهوم "اعتماد" به مثابه یکی از "متغیر های نرم" برای تحولات اجتماعی مستلزم راهبرد جامع و آینده نگر است که شامل جنبه های متعدد مانند: اعتماد داشتن، پذیرش اعتماد، واگذاری اعتماد، تضمین اعتماد و اثرات بازگشتی اعتماد می باشد؛ که نه تنها سبب تقلیل اضطراب که موجب رهایی از مراقبت دیگران و کسب اختیار و آزادی بیشتر نیز می شود، بنابراین، در پرتو درونی شدن "اعتماد" است که نزد اعضای جامعه، بسیاری از توقعات و حتی ذهنیت های منفی نسبت به دیگران فروکش می کند و در مقابل آن، اعضای جامعه، تعهد فعالی احساس می نمایند و سبب نوآوری و خروج از روزمرگی می شود، در این صورت است که به قول لویس فلداشتاین تجربه "با هم بهتر است" به بار می نشیند و "برقراری نظم" سامان پیدا می کند.

بی اعتمادی به دیگران و غیر قابل اعتماد بودن در نگاه دیگران، عملاً جامعه را به خود مشغول می کند و مخاطره آفرینی و خطرینی به روال رایج جامعه بدل می شود، بدیهی است در چنین مواقعی، افراد و گروه ها همواره خود را در معرض مخاطراتی چون مراقبت و تعقیب می بینند و انرژی خود را به جای رهایی از سلطه و عناد، در خیالات کسب سلطه و مهندسی ادامه آن صرف می کنند، در فضای آلوده به بی اعتمادی، بخش اعظم امکانات و فرصت های در دسترس، مصروف صیانت از خود در برابر آسیب هایی می شود که محصول سوء برداشت است، سوء برداشت هایی که در گام اول، همکاری و رفتار مثبت با دیگران را غیر ممکن می سازد و هر کدام از افراد و گروه های جامعه، به محوری از شر و سلطه جویی بدل می شوند، چنین وضعی، به لحاظ اخلاقی انحطاط آفرین و به لحاظ اقتصادی، پرمصرف ترین است، آن هم در دورانی که تفکیک نقش ها، از ارکان محوری آن به شمار می رود و بدون تقسیم

^۱. این بحث در قالب سخنرانی در کنفرانس "روند دولت سازی در افغانستان" در هوتل سرینا در کابل به تاریخ ۳ حوت ۱۳۹۳ ارائه شده است.

کار و اعتماد به دیگران، ضرر جایگزین نشدن اعتماد در هر حوزه، اثرات مقناطیسی اش بر سایر حوزه ها را بجا می گذارد.

"اعتماد اجتماعی" از یک جانب همچون "دارایی ضروری نظام اجتماعی" و از جانب دیگر به عنوان "پیش شرط همیاری و نیز محصول تعاون موفقیت آمیز" زمینه این را بوجود می آورد تا "تعامل متقابل گروه های اجتماعی و احساس وجود تصویر مشترک از آینده و کارگروهی" میان آنها شکل بگیرد و همکاری شان را در جهت کسب منافع متقابل معنا دار نماید.

"اعتماد سازی" در حوزه سیاسی "مقدمه برای کنش جمعی موفقیت آمیز و گسترش سرمایه اجتماعی" است که معمولاً از بسترهای:

۱. ایده های مشترک سیاسی

۲. قدرت سیاسی مشروع و اخلاقی

۳. جذابیت برابری واقعیت های با هم در تعامل

بر می خیزد و به عنوان محور اساسی و تکیه گاه روابط اجتماعی در می آید.

کارکردهای "اعتماد" در جامعه مزیت های گوناگونی را نیز بوجود می آورد مانند:
الف) مشارکت و تعامل با دیگران.

ب) تسریع کنش ارتباطی و تأمین شرایط کار جمعی.

ج) افزایش ظرفیت تحمل و پذیرش دیگران و همچنان به رسمیت شناسی تفاوت های فرهنگی و سیاسی.

د) تقویت پیوستگی فرد به اجتماع و پیدایی احساس هویت در جهت انسجام اجتماعی.

ه) کاهش معنا دار مصارف مبادلاتی و افزایش چانس همکاری میان گروه های اجتماعی.

"اعتماد سازی" در صورتیکه پیامد همپندیری و ارج گذاری متقابل گروه های اجتماعی باشد افزون بر اینکه توانایی سازمان دهی جمعی و داوطلبانه برای حل مشکلات و مسائل عمومی را افزایش می دهد در موارد زیادی، ضعف های دولت، نظام حقوقی و اقتصادی را نیز جبران کرده و به میزان بالایی از ثبات می رساند.

از نظر تحلیلگران، ثبات و نظم اجتماعی در گرو رضایت مندی افراد و گروه هاست و نبود "اعتماد اجتماعی" در این میان باعث می شود تا حاکمیت با اتخاذ رویکرد سنتی و فهم سلبی از نقش مردم، در صدد حفظ وضع موجود برآمده و استراتژی بقا را به هر نحو ممکن دنبال نماید، در این استراتژی، حاکمیت بر پایه های هراس بنا می شود و فرصت های اعتماد متقابل به تهدید مبدل می گردد.

تاریخ افغانستان متأسفانه در رابطه با "اعتماد اجتماعی" فراز و فرود هایی را پشت سر گذاشته و از سابقه درخشان برخوردار نیست، دلایل مشخص آن را می توان در:

۱. توسعه نیافتگی سیاسی - اجتماعی - فرهنگی و اقتصادی
۲. بستر فرهنگی نامساعد برای گفتگو و همپذیری
۳. فقدان زمینه های مشارکت اجتماعی برای انتخاب نظام های سیاسی
۴. نبود برداشت مشترک از گذشته، فقدان هماهنگی برای حال و نگاه ناهمگون به سوی آینده
۵. نبود جذابیت برابری و عدالت ساختاری
۶. نبود فضای مدنی برای حل و فصل معضله های اجتماعی و ملی
۷. نبود "حوزه عمومی" فراتر از گرایش های فراملی
۸. ساخت اجتماعی استبداد زده و سابقه پاتریمونیالیستی قدرت و باز تولید مدار بسته آن
۹. فقدان اجماع نظر پیرامون مهمترین مسائل ملی
۱۰. سیاست زدگی و عدم اهتمام به اندیشه ورزی روشنفکران و گروه های سیاسی
۱۱. نبود موازنه حقوق و تکالیف و استیلای یکجانبه فضای "تکلیف محور"
۱۲. نداشتن ایده های خلاق و تفکر استراتژیک زمامداران
۱۴. نخبه کشی و ایجاد چالش های متعدد در برابر نوگرایی
۱۵. فقدان فرهنگ کار جمعی نخبگان و گروه های سیاسی

یافت، از یکطرف مزیت "اعتماد سازی" به عنوان کیفیت مدنی روابط اجتماعی را با اشکال و چالش مواجه کرده اند و از جانب دیگر موانع جدی در مسیر پروسه یا پروژه "دولت - ملت سازی" بوجود آورده اند، بهمین جهت است که درج "اعتماد سازی" در تدوین استراتژی "دولت - ملت سازی"، امری اجتناب ناپذیر تلقی می شود.

میان "اعتماد سازی" که منبع سرشار "پایداری تعاون و همکاری هدفمند" است و "دولت - ملت سازی" ارتباط مستقیم و روشنی وجود دارد، زیرا در هر مدلی از "دولت - ملت سازی" اگر "اعتماد اجتماعی" و "همکاری همگانی" وجود نداشته باشد موفقیت، رؤیای بیش نخواهد بود، بنا براین اگر قرار باشد جامعه به ثبات و پیشرفت، اقتدار و آرامش برسد بایستی روند موفقیت آمیز "دولت - ملت سازی" را از مسیر "اعتماد اجتماعی" طی کند و تنش های دامنه دار را مدیریت نماید.

برای مردم ما "دولت - ملت" با ثبات و کارکرد های موفقیت آمیز آن از اهمیت زیادی برخوردار است، زیرا افغانستان همواره از چنین مزیتی محروم بوده و تاریخ پر فراز و نشیب تنش های متعدد و "خشونت های سیاسی" را پشت سر گذاشته است .

از نظر تحلیلگران اگرچه جوامع گوناگون برای طی کردن روند "دولت - ملت سازی" راه های ویژه خود را می پیمایند اما برای مطالعه منظم و روشمند در این باره ناگزیر از فهم ویژگی های مشترک آنها هستیم.

در رابطه با تجربه "دولت - ملت سازی" معمولاً مدل های سه گانه : تقدم و تأخر دولت یا ملت، دولت های پسا کمونیستی و دولت سازی بین المللی شهرت بیشتری دارند.

در مدل تقدم و تأخر دولت و ملت با دو شیوه به تحقق روند "دولت - ملت سازی" می پردازند؛ گاهی ملت سازی را مقدم بر دولت سازی در نظر می گیرند، مانند آنچه در کشورهای اروپایی اتفاق افتاده است که اول ملت شکل گرفته است و بعد "جامعه ملی بستر ساز شکل گیری دولت" گردیده است، گاهی "برعکس این روند را مطرح می کنند، مانند ایالات متحده آمریکا" و بسیاری از کشورهای جهان سوم که دولت سازی در مرحله نخست انجام گردیده و به تعقیب آن فرایند ملت سازی توسط دولت ها به پیش برده شده است، اولی را مدل از پایین به بالا و دومی را مدل از بالا به پایین هم گفته اند .

مدل "دولت - ملت سازی" پسا کمونیستی در اروپای شرقی و بالکان به کار برده شده است، در این حوزه جغرافیایی، کشورهای رها یافته از جنگ شوروی سابق، به دلیل شرایط تاریخی، اجتماعی و اقتصادی حاکم مدل ویژه خود را می طلبید که مجال پرداختن به آن در این بحث نیست.

مدل سوم، "دولت - ملت سازی بین المللی" است که ایجاد ساختارهای جدید اداری و تقویت ساختارهای موجود را از اولویت های مهم خویش تلقی می کند، در این مدل عامل خارجی تلاش به خرج می دهد که در روند آن مداخله نماید و برنامه ریزی آن را از بیرون هدایت کند.

مدل دولت سازی بین المللی برای اولین بار پس از جنگ جهانی دوم در آلمان و جاپان به کار گرفته شد، در این مرحله امریکا اقدام به دولت سازی در این دو کشور نمود، کشورهای آلمان و جاپان تجارب بسیار موفقی را برای دولت سازی و ملت سازی پشت سر نهادند، هر چند در آلمان این روند به راحتی انجام نشد و آلمانی ها برای توفیق و غلبه بر چالش های فراروی نشیب و فرازهای زیادی را طی کردند.

تجربه جدید مدل دولت سازی بین المللی از دهه ۱۹۹۰ در بالکان شروع شد و امروزه دولت - ملت سازی در افغانستان عراق از نمونه های بارز آن به شمار می رود.

حضور ائتلاف جهانی به رهبری امریکا در افغانستان در سال ۲۰۰۱ را باید سر آغاز روند دولت سازی با حمایت خارجی در افغانستان دانست، تا این مدت اگر از فرصت های پیش آمده استفاده درست صورت می گرفت، زمینه نظم عمومی، ارزش های مردمی و حقوق بشری به تدریج نهادینه می گردید و به بار می نشست.

اینکه که پروژه "دولت- ملت سازی بین المللی" با ابهام روبرو گردیده و انتقال سیاسی به مثابه آزمون بزرگ تاریخی در برابر مردم ما قرار گرفته است بهترین گزینه به کار اندازی "سرمایه اجتماعی" که جانمایه آن را "اعتماد سازی" ملی تشکیل می دهد می باشد، در صورتیکه مردم افغانستان بویژه نخبگان و نیروهای تأثیرگذار تجربه جدید عبور از مرز بندی های فروملی، منفعت های شخصی و مصلحت های گروهی را در پیش بگیرند و از رهگذر مکالمه و مفاهمه و ایجاد فضای ایده های مشترک ملی برای ترسیم خطوط آینده که کلیدی ترین جنبه های آن را: به رسمیت شناسی تفاوت ها، ارج گذاری به حقوق برابر همگان، نفی قرائت های قهر آمیز، فرصت سازی های ساختاری برای مشارکت عادلانه اجتماعی و احترام به شئون شهروندی و ارزش های مدنی مردم تشکیل می دهند، قدم بردارند و مسیر صحیحی را در پیش گرفته اند، اما تحقق این آرزوها در صورتی عملی خواهد شد که نقطه عزیمت آن "اعتماد سازی" باشد، فعالیتی که همگان می توانند برای پویایی آن نقش بازی نمایند اما مسئولیت اخلاقی بیشتر متوجه "کارگزاران تغییر اجتماعی است"، در صورتیکه قدم های استوار برای "دولت- ملت سازی" از مسیر "اعتماد" معطوف به تقویت حس عدالت خواه شهروند محور و حق داوری برابر آحاد مردم برداشته نشود تردیدی وجود ندارد که "هویت ملی" شکل نخواهد گرفت و "بسیج همگانی" برای قرار گرفتن "تحت لوای قدرت مشترک" بوجود نخواهد آمد و سرانجام تغییر مهمی در سرنوشت ملی مان رخ نخواهد داد، بنابراین بیایم برای جریان "دولت- ملت سازی" که ارتباط نزدیک با "نظم" و "توسعه"، "امنیت" و "مشارکت" دارد، "اعتماد اجتماعی" را در متن فرهنگ سیاسی مان قرار دهیم و امیدوار اثر گذاری عمیق آن بر سرنوشت ملی مان باشیم، در غیر آن به قول کانت: "از بیم ارواح و اشباح" به مشکل چند پارچگی جامعه مان رسیدگی نخواهیم توانست.